

و خاتقاہش را ستمہ بالفتح گویند قریب قصبہ آ رہ عمر ششستاد و دو
 سال بود گاہ بہ بطریق سیاحت ہم گذران فقیر و قصبہ پلواری شہ
 بود ناگاہ بضرورتی اتفاق ورود و درین قصبہ افتاد بلاقات
 حضرت شیخ العالمین رضا آمد تا دیر و بروئے آنحضرت نشست قریب
 وقت مغرت حضرت شد باز روز دیگر حاضر آمد چندی تا آیا میکہ قاسم
 داشت ہر روز حاضر میشد و چون کترین بندگان در مقابل نشست
 میگفت کہ درین عمر شستا و سالہ سیر عالمی کردم اما اینچنین جمال نورانی
 و مردم تراض نہ در فرقہ اسلام دیدم نہ در فرقہ ہنود و ہند انکہ فکر کردم بجز
 نصرت روحی در حسب شریف شان نیامتم بدن اسطیقاقت مانده اما
 روح پاک متصرف بدن است کہ کار خود ہمہ از جسم میگردور نہ درین
 ایام پیران ساکن کسے چنین ریاضتہارا التزام نہ داشتہ کہ سیرے
 ایام راحت است نہ وقت ریاضت نقل است شاہ ارضی علیہ السلام
 کہ از فرزند ان خلف خواجہ بود و در پشتت مرد صاحب دل بود نہ روزی
 در خاتقاہ شیخ العالمین رضا وارد شد نہ حضرت شاہ جمن قدس سرہ
 در ملاقات و اخلاق بالیشان بودند پرسیدند یکدام تقریب اتفاق
 سیر این دیار افتاد گفتند ارادہ دیار بنگالہ دارم چون بمسافت یک کرہ
 این قصبہ باقی بود بوسے عشق بمشامم رسید و دماغ جان را معطر خست
 کشان کشان تا اینجا رسانید و از ملاقات جناب شہاب سہروردی شدم
 و اشتیاق ملاقات صاحب خاتقاہ و چند شد اگر درین وقت ممکن باشد

اطلاع فقیر ضرور است میرنور الحسن صاحب که از قرابت قریب میرنور
 آنحضرت اند براسے خبر و خلوت شریفی رفتند و آنحضرت را از قبیلہ
 بیدار کردند و عرض داشتند کہ مردے در لباس جوانان زند شرب از
 فرزندان خواجہ مود و وحیثت شریفی آوردہ است تمناے ملاقات دارد
 شاہ جن صاحب در توضع و اخلاق و سے اند آنحضرت رفو فرمود مرد
 صاحب حال معلوم میشود اثر و سے تلابیجامے آید بگو کہ حاضرے شوم
 البشان باز آمدند و خبر شریفی آوری از خلوت شریف میگفتند کہ آنحضرت
 ہم از عقب شریف آورد و بجز ملاقات چندان مسرور و دلشاد شد
 گوئے در خود نمی گنجید تا دیر ماند و تقریب جنس در میان بود چون ہمراہ
 را از راه رخصت طے منزل برادہ بود بان عذر خود ہم رخصت گرفت
 و روانہ شد لقل بہت بنجا و سنگہ بہرینے بود و برادرس
 او دان سنگہ ستوطن بوضع چند ہر یا متصل قصبہ جہانان از فرقہ زینداران
 از کسے فقیر مند و چیزے یافتہ بودند و ہر دو در کسب آن سیکو شیند
 ناگاہ بعد عمرے و روزگارے دراز کہ دین سعی بکار شدہ بود عقدہ
 در کارش افتاد بنجا و سنگہ متعل آن بار القباض نشد دیوانہ وار
 جا بجا کہ مقام فقر ابر بود و سے زنت و تخصیص فقر از اسلام و کفر شد
 و یا ہر کسب از اظہار طلب سخن باستان چون دیوانہ سیکر و و باز نا امید
 از آنجا بر میگشت و بسو و مشہور شد روزی رفتہ رفتہ در خانقاہ رسید
 و مضمون این شعر در زبان خود او نمودہ نہ من بہرہ گرد گوچہ و بازار سیکر

مذاق عاشقی دارم پیے دیدار میگروم و از طلباء خائفان پرسید که حضرت
 کجا هست چون دیوانه و شش بود جواب دادند که وقت ملاقات نیست
 برو و اگر طلب طعام شب داری از سودی دهانیده آید گفت ما را از
 طعام غرض نیست فقط ملاقات حضرت میخواهم و درین رد و بدل
 آواز بلند شد آنحضرت که جلوه افروز قطع دیگر پیشی و الا ان مسجد بود
 پرسید کیست و چه می گوید خادمان بارگاه عرض کردند دیوانه است
 شوریده حال سخن بیت میکند هم درین سخن بودند که سنگه ند کور
 پیش قدمی کرده رو بروی آنحضرت آمد و سخن پریشان آغاز نمود
 حاضران خاستند که ویر ازین طور باز دارند آنحضرت فرمود بگذارید
 منع مکنید که او دیوانه من است آن زمان خلق زده است که این مرد عین
 و گرسهت بعد چند ساعت که وقت نماز مغرب آمد فرمود خصیت
 شوفر و خواهی آمد چون صبح باز آمد بر خود می پیچید و حسرت می خورد که
 چندین اوقات شهر بشهر و دیه بدیه میگردان شدم و حال اینجا معلوم
 نبود بعد حل عقده دشوار خود سستی میکرد و سخن مستانه می گفت
 که اثرش بر دل می آید گاه گفته حضرت جی چون در همه توبی ما را
 سرگردان چراوشتی گاه گفته همه توبی ما را بدنام می کنی بعد از چند
 ایام که باز آمد بے ما بامی گفت حضرت نزد شما قریب و بعید برابر است
 دیگر باز ما را چرا بخود کشیدی روزی در مجلسی با مردمان شسته بود ذکر
 تصرف اولیاء الله در آن میان او هم سخن آمد و گفت ما مرد و مقان

ہستم سخن پرداز می ندانیم قصہ حال از من اگر شنوند چیزے بیان کنم
 ماہمہ اجازت دادیم گفت زن پس من بقضائے حاجت بشری
 رفتہ بود و ہوش شد و بر زمین افتاد و بہر کسی ندیبرے بکار میداشت
 و سووے نمی دید ما را مردمان تکلیف دادند ما ہم رجوع باصنام کردیم
 نزد ہما و یو حاضر شدہ شفاے و سے خود ہم سکت مانند بازیدیکر
 اصنام رجوع کردیم دیدیم ہما را داخل مشکل نیافتیم گویا مجبور و
 عاجز اند چون از ہر طرف مایوس شدیم بخیا لم آید کہ چرا رجوع دل
 بحضرت صاحب نہ آریم کہ حل عقدہ باطن ما ہم ازوشدہ شاید
 حل این شکل ہم ازوشو و رجوع دل بحضرت آوردیم و چشم از غیر
 و سے بند کردیم فی الفور حاضر شد و فرمود کہ نشویش مکن برصحت
 میشود و ساعے متوجہ حال بیمار شد بیمار طرفۃ العین بافاو آمد
 و خود غایب شد دستم کہ این طاقت تصرف کہ حضرت صاحب
 راست و فریاد سے کہ ایشانرا است نہ ہما دیوراست نہ رام
 رانہ دیگر اصنام روز کے پیام برادر خورد آورد کہ از چند سے
 بعضے خطرات در وقت مراقبہ سے آید و ازان پس فتور سے واقع
 است حضرت فرمود اورا بگو کہ برائے یکر و ز حاضر شود و نجات و سنگہ
 گفت حضرت نزد شما اینجا و اسجا بر بہر بہت باز اینجا طلبیدن چہ فرود
 آخر رفت و اورا یکبار ہمراہ آورد و مقصد رسانید بعد انتقال بحضرت
 ہم ہر دو برادر آمدہ بودند و بر مزار شریف تا دیر عرصہ طویل کردند و بیجا

مراقب شدند و ریافت مطلب از مزار برو سے سهل کار بود اکثر احوال
 در ریافت می گفتند مشایخ ابرار معاینه در پیرایه نقل شخصی قوم کایتمه
 مختیار دست حق پرست حضرت شیخ العالمین رضایان آورده و اسبک
 از اوست و زاده بود متناس کشف بصری و شبت عنایت ازلی میزد
 حال و سے شد شغل کشف بصری بوسه از زانی فرمود و ارشاد
 نمود اگر چند سے محنت بکار کنی و بهت مردانه بدرقه راه گیری چشم
 سر از بیجا زبانت بدین منوره بود دیگر چایا سے مستبر که میتوانے کرو
 و اصل مقصود ازین قسم تغال همین است در عرصه دو ماه او را این قدر
 مشتاقی شده بود که تا تنه خانه همسایه کیکی بعد خانه دیگر سے بود
 از مکان نشست خود شب و روز برابر سے دید و هر شخص و هر چیز
 که در قطعات مکانها سے همسایه بود بے تامل نشان می داد و هرگز
 خطا نمی دید و در دیوار حجاب نمی شد و مکان تاریک و شب تاریک
 غلامی بر روی کشیده هر چیز سے دید معاینه بود و هم احمد خان ^{شاه} ^{شاه}
 پوری در عرصه سکونت و توطن خود موضوع گویا ضلع سارن از فقیر
 فرقه هندو که وارد موضع مذکور بود بلا قات رفتند دیدند که چند یاران
 همراه وارد از هر جنبه گفتگو پیش آمد پس سید اتفاق میاحت گوشه
 را بسیار پیش آمده حال فقرا سے زمانه هم بیان باید کرد گفت هر جا
 که رسیدیم بجز صورت فقر سیرت در کسی ندیدیم نه در سلام نه در
 کفر نه در فزوق و طالب دنیا لباس فقر سرگرم اند کرد و قصه پهلوانی

در کشف بصری

ہرچہ بہت استنجاہت اگر کسی مناسبے زیارت فقیر وارد در کنار در
 و اگر خدمت کاملی آرزو کند خدمت شیخ العالمین اختیار کند گفتند کہ شما
 اتفاق گذروران قصیدہ افتادہ است یا کہ دیگر نزد شما چیز بہ بیان
 کردہ گفت ما خود رفتہ ایم وہ پانزودہ سال است کہ عقدہ و شوار و کار
 افتادہ ہر یاد و دیدیم و میر و حرم کردیم از کسی چارہ کار ندیدیم و ہر شد
 من گفتہ بود اگر تر عقدہ پیش آید حل آن از بزرگے کنی کہ در قصیدہ پہلوی
 سکونت دار و چون اورا خواہی دید خواہی دانست کہ کامل چہنیں کس را
 می گویند و از جاسے دیگر درین زمانہ فتح باب متعذر است بالآخرہ حسب
 فرمودہ ہر شد در قصیدہ مذکور ہستم در ایامی کہ تعمیر بالاخانہ مولوی
 محمد قاری در خانقاہ ہمیشہ غنیمت شمرودہ خود را داخل زمرہ فرودان
 کردیم و آنچہ اجرت می یافتیم کفایت خود می ساختیم و ہر روز آخر وقت
 کہ آنحضرت در پیش والان مسجی شمسیت میں فرمودہ جیلہ سلام برومی
 شدیم و ساعتی استادیم گاہے سخن از ما پرسید و نہ من چیز
 عرض ہستم روز سوم در کار خود فتح باب یافتیم صبح چہارم بر دستور
 با فرودان ہسر کردیم وقت شام بارادہ خصت سلام کردیم در آنوقت
 این قدر فرمود خواہی رفت عرض کردیم اگر حکم شود و خصت شدیم
 مولوی ممدوح و دیگر کار پروران تعمیر از راہ ہر بانی بسیار گفتند کہ چرا
 روی کار خوبی سے کردی چہ کہ بباش من جیلہ پیش کردہ خصت شدیم
 و نام دیگر بر اوران مولوی محمد قاری و احوال سپیدالعلی اسد العرفان است

برکاتہ ہر چہ ورین روز ہا ویدہ بود و مفصل بیان کرد کہ خان مذکور را جاسے
شک نماذ خان مذکور نے گفتند کہ چون سخن و س کے مطابق ہنستم
و ہرگز دران ریبے ندیدم گفتم عقدہ و شوار وارم اگر از راہ لطف
حل آن کنی و مننتہ بر جان من نہی دور از کرم نباشد و اظہار
مطلب مکروم آن فقیہ گفست ماہ و مسافر ہم صبح خواہم رفت اگر اول
صبح آئی جواب تو گفتم آید حسب حکم و س کے اول صبح صادق حاضر
شدم گفست شما اکثر پیرے از و عارفی کرویدونی خواندید و بد آن
سبب گاہ گاہ از عالی جنابے مشرف و خواب میشدید روزے
از شما خون ناحق واقع شد از بیجہت آن دولت از دست رفت
گفتم آنچه گوشائین بیان کردند راست است است البتہ شبے
از ما خون ناحق شدہ کہ روز و س کے در خانہ من از راہ نقیب آمد از خواب
بیدار شدم و بسوسے و س و دیدم بگرخت تعاقب کردم آخر الا
دوان دوان عقب و سے بجا رسیدم و بضریت شمشیر اورا گشتم و از آن
شب باز مشرف نشدم و قبل ازین بیشتر از جمال جہان آرا و رسول
کریم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلازست اکثر در و مشرف میشدم
بارے سنتے و بگریم بر خان من نھند کہ تدبیر عفو تقصیر و باز بدست آمدن
دولت رفتہ دریافتہ فرمائید کہ بسیار توبہ ہا کروم لیکن ثمرہ نداد و تقاب
از روسے مقصود نکشود ساعی تامل کرو و سکوت و زبید بعدہ گفست
و نظر ما بجز شیخ العالمین کہنے نیست کہ باز شمارا بر سر دولت زوتہ آرد

اگر تو انید بخدمت و سکه حاضر شوید و بدو توسل کنید بعد رخصت
 از سکه چند روز توقف کرده در عرس بیع الاول بحضور شیخ العالمین
 حاضر شدیم و مفصل حال خود و حال آن فقیریند و عرض داشتم و گفتم
 که اکنون از سر نو تو پیس کنیم که دیگر خون ناحق نکنیم بخدمت آنحضرت از کمال
 نوازش و کرم تسلی داد و بدو و طریقہ ارشاد فرمود بعد چند سکه از طلا
 در و طریقہ باز بدولت خود رسیدیم **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَقَدْ سَأَلْنَا**
مَوْلَىٰ ابْنِ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ صاحب دامت برکاتہ فرمود در ایام عرس بیع اول
 از شہر بردوان سے آمدیم در منزلی کنارہ دریا راہ بود سواری می فرما
 حاجے محمد میرن علیہ الرحمہ گفتند کہ بہل شستہ پاور دکردانز کے
 درازکنم و پیادہ شدند سوار کے با دور رفت و او شان عقب ماندند
 و کنارہ دریا و درو پرتاب تیراز ما فاصلہ افتاد تا آنکہ در انتظار شان زیر
 درختے توقف کردیم چون رسیدن می گفتند کہ کنارہ دریا بزرگے
 در لباس و رویشان پس با ہمابت ایستادہ بود و چنان معلوم شد کہ ہا
 کسے است قریب رسیدیم و سلام کردیم فرمود مولوی ابوتراب سپر
 شاہ نعمت اللہ قطب زیت گفتم بے ما ہمہ پر رسیدیم کہ نام و مسکن آن
 بزرگ پرسیدہ بودید جواب دادند خیال منعمی نہ آمد پس ملاست کرد
 و نفرین نمودم نقل است میان نوزاد چارگانمی ازین حقیر مولف
 کتاب میگفت کہ وقت غزم این قصبہ از شہر خطیب آباد مولوسے
 بشارت علی عملی بن دادند کہ براسے سن از حضور شیخ العالمین اجازت

گیری گفتم این عمل خاندان قادری نیست آنحضرت هرگز اجازت
 نخواهد داد که خلاف دستور شیوخ است بلکه دخل و طریق غیر ممنوع
 می دانند مولوی موصوف گفتند بی چندین است که می گوئی اما
 باید برو و طلب اجازت باید کرد و باز انکار کردم و او ابرام تمام کرد
 سبب طلب اجازت از حضور شیخ العالمین رضازوس پر سیدم
 گفت بعد از آنکه مراجعت خواهی کرد خواهم گفت چون بشرف
 قدمبوس آنحضرت حاضر شدم و فایز گردیدم التماس و س
 عرض داشتم آن عمل را ملاحظه کرده فرمود از طریق قادری نیست
 نه از جائے مراجعت است لیکن اگر ایشان را خواندن آن خواه
 میخواه منظور است مضایقه ندارد و عمل آرزو چون بمولوی موصوف
 باز ملاقات کردم مفصل حال گفتم بمجرب و شنیدن اجازت گفت لا ریب
 آنحضرت غوث قوت است پرسیدم از اول کار تا آخر باین ربط صحبت
 که با من نه دارید اخفای سسر کردید اکنون شرح آن ضرورت است گفت
 اصل کار بمقصود از تحصیل اجازت نه این بود که ظاهر پیدا شست بلکه
 مراد دیگر است و در کتاب دیده ام که یکبار علامت غوث آن است
 که در هر طریق جو تعالی ویرا تصرفی تمام بخشیده حکم او نافذ است
 بر هر چیز حتی الشجر و حجر و غیره و در طریق دیگران دخل کردن نمیتواند
 بنا بر این امتحان این عمل را چند جا که خیال منعی داشتم پیش کردم
 هر کس عذر کرد که عمل موکلان است و از طریق قادری نیست اجازت و اوان

منی تو انکم مبادوا از موکلان ضرر رسد بالاخره معرفت شما بجنود
 شیخ العالمین رفته فرستادم آنحضرت با وجود عذر اجازت داد و فرمود
 که قباحتی نسبت و نسبتی که قول صاحب کتاب راست است و
 آنحضرت در محل ضرر موکلان ما را هرگز منی انداخت که نسبت دیگر شیوخ
 زمانه عنایت و سه بر حال ما زیاد است مگر آنکه دانست که موکلان بر
 اجازت و سه رفته ضرر رسانیدن منی توانند معاینه آنحضرت
 رضی الله عنه را بر هر چیز تصرفی نام بود حَتَّى الْمَرْضَى وَالْقَضِيَّةَ
 و بیماریها مکرر دیده شده که مطلق طاقت ندارد و روزی مجلس عرس با زیارت
 آثار شریف رسول صلی الله علیه و سلم آمد خادمان را فرمود که کسی
 طور ما را بمجلس باید رسانید و با استعانت خادمان تشییرت آورد و
 معمول چنان نشست فرمود که سر موثر مرض معلوم منی شد و مجلس از
 آخر شب تا نصف النهار قایم ماند بعد فریغ باز چنان بیماری مانده
 که طاقت گام زدن نبود چنانچه یکبار در عین ایام عرس
 ربیع الاول تکلیف پیش و سهال سخت بود که طاقت رفتن تا بیت الخلا
 نداشت شب یازدهم و روز یازدهم حرج زیاد شد که نوبت سهال
 با پیش در شب چهل و پنج بار رسیده و در روز پنجاه و سه بار پا قدر
 کم و زیاد بوده باشد و طاقت مطلق نماند از ترود خاطر اجابت شب
 فقط قفل کرده شد و مجلس موقوف ماند لیکن آنحضرت در قفل با استعانت
 خادمان مجلس را رونق بخشید و تا اختتام قفل دوازده نوبت تکبیر زدن

مراقب ماند باز در خلوت شریف تشریف برد صبح که اشتداد وضعف دید
 و پیش نیز بدستور فرمود که مشب شب و دوازدهم ربيع الاول است
 از مرض جنگ خواهم کرد و مجلس موقوف نخواهم نمود و روز دوازدهم
 زیارت موسی شریف بنوی صلوات الله علیه و آله وسلم است باید
 دید تا نصف شب دوازدهم همچنان تکلیف بود و انعلامان بارگاه
 عرض هشتم که هرگز خیال مجلس سماع نفرموده شود و صبا وضعف
 رو باشد و آرد چون از اطلاع وارد و صادر فراغت دست و آرد
 مجلس قل فرشی کرده شد پاست از شب باقی بود که آنحضرت
 فرمود ما را بر و آید و مجلس سپید غلامان و دوش در بغل و آرد مجلس
 آوردند از آنوقت که روزان و در مراقبه نشست برابر تا نصف آنها
 که وقت اختتام مجلس بود بے استعانت تکیه بیک جلسه ماند و باز
 بعد فراغ مجلس بے استعانت عصا و خادمان در خلوت تشریف
 فرما شدند چون مؤذن اذان ظهر گرفت بے استعانت احدی
 برائے نماز مسجد شریف جلوه افروزش دو باز متوجه کار زیارت
 گردید و حسب معمول تا اختتام دو غزل مدحیه الیتاوه ماند از اول
 تا آخر مجلس زیارت خلاف معمول در هیچ امر بوقوع نہ آمد بعد نماز
 عصر و فراغ جمیع امور متعلقه عرس بخلوت تشریف رفت هنوز قیام
 رقی باقی بود که تکلیف مرض و جرج آن شروع شد فرمود حالاً از بیمار
 پاک ندارم گو باید و روز بروز شدت مرض زیاده می شد تا آخر ماه

حق تعالیٰ صحت کاملہ عطا کر دو چنین معاملہ بیشتر وکرات و مرتا
 مشاہدہ افتاد مولف کتاب میگوید مماثل این حال حال بزرگ
 در اسلاف جناب مولوی ابوتراب صاحب و امت پرکاتہ از کتاب
 حکایت نقل نہیں سو دند کہ بزرگے زانامش یاد دارم بیماری تپ و لرزہ
 از شش ماہ بود بیشتر لرزہ وقت نماز آمدے و آن بزرگ گلیم را از دو
 بر کشید و بہاوسے و فرمودی اسے لرزہ تا زمانیکہ از وضو و نماز فارغ
 شوم درین گلیم ہش گلیم در لرزہ آمدے و خود متوجہ نماز شدے
 و ہچوچ و تندست گذاروے بعد فارغ باز گلیم بردوش کشیدے
 و گفتے اسے لرزہ بیا کہ از نماز فارغ شدم و فی الفور لرزہ دیر اگر تھی

حکایات متفرقات مشتمل بر نواید چند بلا ملاحظہ
 ترتیب و مناسبت در میان حکایتها و احوال ^{شہداء} ^{مہدیہ}

رضی اللہ عنہ نقل است

در شجرہ سابقہ کہ مریدان رعایت میگردید بجز یک نسبت قادر
 آبا نیہ حضرت محبوب سبحانی قطب بانی عوٹ اصدانی رضی اللہ
 دیگر نوشتہ نمی شد از عہد حضرت تاج العارفین جناب ستوری و سالہا
 برین منط گذشتہ روزے حضرت شیخ العالمین رنہ وقت ظہر معمول
 مراقب بود اتفاقاً از جناب مستطاب امام تمام سبط الرسول قرہ
 علیہ البتول امام حسین علیہ السلام مشرف شد از جناب فرمود کہ

که نام من در شجره چنان نوشته نمی شود آیا در پیران شما داخل میم و میثقی ازین
 کلام سخت بردل شیخ العالمین آمد سر از مراقبه برداشت و بیایان و
 خادمان فرمود که از امر و زور شجره اسامی پیران نسبت ثانی حضرت محبوب
 سبحانی و نسبت ثانی خواجه معروف کرخی و سید سلیم رضی الله عنهم
 همه و غسل کنند و از تکامل فرود گذارند و نسبت نکند و در معنی تقید بلوغ و نند
 اکثری از دوستان استفسار سبب با خود یا میکردند آخر از مولوی ابوتراب
 صاحب دامت برکاته و بعضی محران اسرار مفصل بدریافت آمد
 نقل است من فرمود مولوی ابوتراب صاحب دامت برکاته
 که غم زیارت قبر شریف سید اشرف جهانگیر قدس سره کردیم وقت
 حضرت از حضور شیخ العالمین رفته حکم شد که از سید چراغ در گاه هم
 براسه حاجات طلب خواهند داشت اگر عنایت نه یابند و راه
 عطا مسدود بیند تریخ ما کرده عرض دارند چون بقصبه کجوه سپیدیم
 و شرف زیارت فایز گردیدیم اول تا متر بسته حال خود اهتمام کردیم
 که برکسے حال طن و مسکن با ظاہر نشود لیکن لطف و محبت تر آنکه تا
 دوکانداران هر کسے که سے دید میگفت که اینها از قصبه پهلوری می آیند
 و قریب بقنا و نفر از اوگان که در صحن مزار شریف بسته و داشتند
 با خود هاسے گفتند که این مرد پسر شاه نعمت الله ولی است کسی
 میگفت پسر شاه نعمت الله قطب است چنانچه از بعضی پرسیدیم
 که بکدام آثار شناخته ایا اتفاق سیر و قصبه پهلوری شده است

گفت زفته ام اما هر کس می گوید مانیز می گویم و حال آنکه محض
 مسافر و زفته بودم القصد هر روز بر مزار مبارک حاضر میشدم
 و در فاتحه و زخو است چراغ مزار شریف میکردم اما مطلقاً اتفاقاً
 که ازان احتمال قبول عرض با شد یعنی پنجم و ارشاد حضرت
 شیخ العالمین رفا از خاطر سه زفته بود چون غم مرادیت و من مصمم
 شد یکبار یاد آمد که تبریح شیخ نکر دم امروز استقامت و اقامت
 باید کرد و رخت سفر باید کشاد و از رفیقان عذر خواستم و بر مزار شریف
 حاضر شده فاتحه خواندم و تبریح شیخ العالمین رفا پیش مزار شریف
 مراقب شستم فی الفور گو یا برای العین دیدم که حضرت سید
 باین قبر بر جاسه نماز شسته اند گفتم چراغی از تبرکات مزار شریف
 ثنا دارم بحال لطف و با وسب تمام روز انوشده متوجه گردیدم و نور
 بسیار خوب و برخاست چراغ گلی که باین قبر روشن بود آورده
 گفت حاضر است عرض کردم خادمان در گاه هدیه چراغ روضه تبرک
 کم از شصت و نه قناد روپیه نیکو کردند و بنا بر خاتمه ازین چراغ خاص
 بی نصیب است که این قدر سیرت است مطاعت ندارد و مانیز از جمله
 هستم مگر مبلغ ده روپیه فاضل از راه خرج دارم یقین است که خادم حضور
 باین قدر قلیل متوجه نخواهد شد مگر ز غنایت حضور و آرزوی
 دیگر آنست که تخصیص بکایسته نباشد بر اسس هر کار که روشن
 کنیم بر آید و تمام خادمان را و اطباء را و سایر از مراقب بر شستم و خادمان را

طلب کردم آمد و به همان جلسه که سید قدس ستره را در مراقبه
 دیده بودم روزان پیش من نشیبت گفتم چراغی از تبرکات درگاه
 تنوا دارم گفت بسیار خوب ما خود اول نیت کرده بودم که وقت
 خصت خواهیم داد گفتم فردا اول صبح نماز گذارده سوار خواهیم شد
 آن خادم برخاست و بے درخواست همان چراغ پائین روشن نزد
 من آورد و بر همان جائے که صلاے سید در مراقبه دیده بودم به
 همون جلسه سید نشیبت و چراغ روشن پیش من نهاد گفتم حال ما
 معلوم است بدیه چه قدر گذارم گفت هر چه منظور باشد باز گفتم که
 برائے شما گذارم تامل کرده گفت خوب تحقیق فرمایند که بدیه چراغ
 پائین گاہے از شخصت روپیه کم نشده مگر شما مبلغ ده روپیه عنایت
 کنید و فقیله و کے که روشن شده است از وے علیٰ ذہ مکنید و گلی
 چند از مزار شریف در آن انداخت و بزار شریف سپانیدہ گفت یا
 این چراغ بالیشان میدهم که به حاجت دینی و دنیاوی که روشن کنند
 بر آید و بمن داد و چراغی دیگر آهنی کلان هم داد و گفت این عطای
 سید است سلام بر مزار شریف کرده بگیرید و در دل گفتم که این تبرک با
 شده بود که بمن آموختند سلام کرده گفتم و از آنجا خصت شدم
 و خوب حقیقت خود دریافتم و قدر خود شناختم که پیش سید قدس ستره
 وجود و قدر ما برابر وجود یک خس است که چندین مرتبه التجار کردم ستره
 متوجه شد چون تبریح شیخ العالمین رفیق مردم التفات و ملاحظه داشت

القدر مرغی داشت که با همسران می گفتند چون بحضور حضرت شیخ
 رسیدم مفصل حال عرض داشت چراغ پیش نظر آوردم حکم شد که بجای
 روشن کرده باشند تا این زمان که نوزده سال منقضی شده باشد از اهل
 حاجت یکروز هم چراغ فرصت ندارد و در راه محرم و ماه ربیع الثانی
 اهل حاجات زیاده می رسند و هم ازین جنس حکایات بزرگان بزرگوار
 نسبت شیخ العالمین رضی الله عندهم از حساب است چنانچه حکایت
 مخدوم یحیی امیری قدس سره که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب ^{الدین}
 سهروردی قدس سره اند سابق گذشته مگر از ضبط قلم آورده میشود
 نقل است سید العلماء سند العرفاء است بر کانه می فرمود که
 روزی بر مزار شریف شیخ امیری قدس سره حاضر شد م بعد
 فاتحه مراقبه کردم مخدوم فرمود مبارکباد مبارکباد شیخ ترا تبه او اند
 که تو بان رتبه نتوانی رسید بلکه فهم آن نتوانی کرد و شکر شیخ اعجاز
 ما را پس شکیاق شد که کاش یکسے طور آن رتبه معلوم شد می مخدوم
 فرمود که آن قریب است خاص بحضرت نبوی صلی الله علیه و آله
 و سلم که در سلف هم کمتر اولیاء بان بهره مند و سزوار شده اند و
 چه تفصیل کنم در همین است فرمودن رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و بیماری سیک از اجباب شیخ العالمین رضی الله عندهم که بر اسیب متفکر
 و اندوهناک بود و مار و دین رنج ایشان گوارا نمی شود و از جهان پیش
 بیمار را تخفیف شروع شد تا آنکه صحت کلی یافت و هم دین پاک

در مرض آنحضرت که گیسو سحر کرده بود بیمار کے صعب بود و شدت
 و اندام از حد زیاد و رسول راضی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تشریف آورد
 فرمود فلانکس سحر قوی کرده است و اینجا سحر را مدفون کرده اثر وی
 را باطل کرد و مخواهی آن گوشه را از زمین برآورد بین خواہی بچکان
 مدفون بگذار کہ حالا اثر سے ندرد و از صبح آن شب انزالہ مرض شد
 و صحت رونمود **نقل** است روز سے و ایام بیماری خود آنحضرت
 تذکرہ فرمود از چندی خلق کہ بر کعبت می آیند و خواست بیعت و سلسلہ عالیہ قاری
 حضرت مولانا رسولنہار نے کنندہ حتی کہ اہل قرابت حضرت
 محبوب رب العالمین خواجہ عماد الدین قلندر قدس سر نیز اس حال
 سلسلہ حضرت مولانا محمد وارث رسولنا قدس سرہ بیعت
 سے کنند و حال آنکہ آبا و اجداد آنها بسبب قرابت و قربت
 کہ حضرت خواجہ دشتند و سلسلہ حضرت خواجہ مرید بودند ہم
 سبب آن چسبیت سے ترسم مبارک اخلاف رضائے حضرت خواجہ
 کرده و آن در حق من سر اسر ضرر وارد اکثر تامل و تردد و اپنے قلب
 مشوش سے وارد و اشارہ بسید العلماء کرده فرمود کہ چون سو کو
 صاحب خواہند آمد براسے دریافت این کار از مزار حضرت خواجہ
 گفتم خواہد شد چون چند کس از معتکفان حکیم اسرار از انجملہ مولو
 صاحب ایام صاحب و است بر کاتہ نیز حاضر بودند و ہر کسے در وجہ
 آن راستے سے بروہمان شب مولوی مدوح نجواب و پند کہ حضرت

مولانا رسولنما رضی اللہ عنہ لشرف آورد و فرمود ایشان را یعنی
 شیخ العالمین را تشویش و تردید یعنی چسبیت شاه عماد الدین قلندر
 را ای معلوم نیست که من ایشان را از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 برائے خود درخواست کرده بودم کہ این فرزند ارجمند ما را عنایت شود
 تا طریقہ ما آباؤ کند کہ جزو سے ما کہنے نسبت و از ان جناب ما را عنایت
 شدہ و نیز عرض کردہ بودم کہ برائے اجراء طریق شاه عماد الدین
 قلندر بسیار کسان اند و ما را ہمین یک فرزند امیدوارم کہ اجرائی طریق
 ما از و کرد و در اول روز کہ درخواست این معنی بہ مجلس شریف بنوسے
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ بودم شاه عماد الدین قلندر از ان مطلع
 ہستند باز تردید چسبیت و این فرزند فرزند خاص نسبت از عطامی
 حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صبح آتش مولوی مخرج
 بحضور شیخ العالمین رضا حاضر آمدہ و من کردند کہ شب پین بدم و چنان بدم
 آنحضرت ہمین قدر فرمود کہ بے راست است و ہمین سبب است چرا
 کہ در سلسلہ حضرت خواجہ رضا اکثر فرزندان حضرت تاج العارفین رہ
 بیعت دارند و مجاز اجراء آن طریق اند و بیعت در ان سلسلہ
 با خصوص میگیرند و سلسلہ حضرت مولانا از انہا کثیر اجراء یافت
 مگر بیعت من کہ بے درخواست جناب تاج العارفین رضی اللہ عنہ
 در سلسلہ حضرت مولانا گرفتہ بودند و بعد بیعت بہان وقت ارشاد
 کردند کہ شمارا بغلامی حضرت مولانا رسولنما و اوم تا یک کس اجراء

طریق مولانا رسولناہم کرده باشد و بیعت دیگر برادران ما و طریقہ
 حضرت خواجہ رنہ گرفتہ شدہ بود و ہر چند اجازت جمیع سلاسل بہرے
 وادہ بود و ناما اجزاسے طریق حسب ارادہ حضرت تاج العارفین
 بظہور آمدہ و سے آید با وجود آنکہ دستور من بہت کہ وقت گرفتن
 بیعت از مرید سے پر ہم کہ در کدام سلسلہ سوخ عقیدت بہت تا
 دران سلسلہ بیعت گرفتہ شود اما ہر کسے در خواست و سلسلہ حضرت
 مولانا سے وارد محض خال خال مردم و سلسلہ قاور یہ قلندریہ
 بیعت میکنند این محض خدب حضرت مولانا رسولناہم است
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ نقل است سے فرمود مولوی ابو تراب
 صاحب دامت برکاتہ در مقام خوردہ کہ شہر کتاک دوازده کردہ
 مسافت وارد و از قضیہ پہلواری راہ یک و نیم ماہ وارد بودم از
 روسار آن شہر کیے بیمار بود ہر چند تدبیر با بکار بردہ اما سر موی
 نمی بخشید بعد چندے کہ از ما مرتبط شد حال خود بیان نمود کہ اینجا
 مجذوبے است صاحب مزار روزے در نیاز و فاسخ کند وی
 و سے پاس ادب مرعی شد تم خواب دیدم بس خضبتاک آمد و گفت
 ترا مجال آن شد کہ آداب فاسخ من ترک کنی و از صبح آن شب بیمار
 شدم راہ رہائے من اگر باشد بفرمانید ما دران وقت خطرہ
 آمد کہ مجذوب صاحب تصرف معلوم سے شود اگر مراد ہم از جمال
 خود رفتہ گر و اندے خوش بودے وقت خواب شب فاسخ وی

خوانده بخواب فرتم دیدم شخصی مجذوب صورت موسی پریشان
 در لباس خاکساران نزد من آمد و بر چارپائی نشست تعظیم کردم بسیار
 با ملاحظه کرد و هنوز سخن از مطلب دینی و دنیاوی در میان نہ آورد
 بودم اما من فرستم که حاجتی به وے بگویم یکبار دیدم که حضرت
 شیخ العالمین رفته تشریف آورد و ما و مجذوب سہرورد و بہر تعظیم فرمایم
 آن مجذوب بکمال ادب بر کنارہ چارپائے نشست و حضرت
 شیخ العالمین رفته خطاب بمن کردہ فرمود کہ شمارا منع نکردہ بودم
 کہ در حاجات خود رجوع بمجدوبان مکنید چرا باز بہ اینما رجوع می
 کنید و آن مجذوب ازین سخن سزگون شد کہ با طاقت سخن نہ آید
 و ما ہم از بہدیت ساکت ماندیم و آن حضرت برخاست و تشریف
 برد و مجذوب ما ہم برخاست و رفت چون بوطن باز آمدیم روز
 بحضور اقدس آن حضرت تفصیل ماجرا عرض کردیم ہمین قدر فرمود
 کہ توسل بشیوخ کرام خود در ہنہ امر نیکوست آنچه ایشان خواهند
 داد و مجذوب طریقہ کے تواند داد و سابق ہم شبہا گفتہ بودم کہ بجدوبان
 رجوع در حاجات ضرورت لقل است سید العلماء است العرفان
 و ہست بر کاتہ فرمود کہ بضرورت گرفتن ہمیت بعضی مردان
 بہ تحریک شیخ امیر اللہ صاحب در قصبہ سوان رفته بودم و
 ایام بسنت حضرت امیر خسرو دہلوی قدس سرہ بود مولوی
 ابراہیم صاحب بعد و روز از عقب قصد قصبہ مذکور کرد و نزد چو

بهر خصت بحضور حضرت شیخ العالمین رفته حاضر شد حکم شد
 که مولوی احمدی را خواهی گفت که بنسبت سببت یا نه ایشان
 گمان نداشت بر زندگی گاه گاه بر طریق مسنون رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم پیاریان نظر افت کرده میشود بنیم از همان جنس بوده باشد
 لیکن چون بیشتر ملازمت سید العلماء و امت بر کاتر فایز شده
 بنظر آفر فوق الآداب عرض کردند که از حضور شیخ العالمین رفته
 چنین ارشاد شده بود سید العلماء من فرمود در آنوقت ما را نیز سبب
 نظر افت و دیگر خیال نه آمد تا پنج سووم ماه عربی که روز نسبت خسرو
 بود مردمان آنقصه همه مجتمع شده سامان نسبت مهیا کردند و قول
 حاضر آند و اثری بر قلوب هر که و مبر بخوسته طاری بود از یکساعت
 نجوسته روز بر آمده مجلس شروع شد القدر پر اثر و گرم شد که تا
 نماز مغرب بر یک منظر ماند اهل قصبه می گفتند که از صبح شعور با گاه
 چنین مجلس درین قصبه نشده بود و هر کس عنایت و التفات
 حضرت شیخ العالمین رضه چنان می یافت که گوید درین مجلس شریف
 میدارند آن زمان ما را یاد آمده که سخن نظر افت نه بود بلکه منظور چنین
 بود که روسی ننود و از مولوی محمد ابراهیم گفتم که درین وقت مطلب
 حضرت شیخ فہمیدم نقل است در ایام جناب مستطاب
 مولانا شاہ ابوالحسن صاحب افاض علینا فیوضہ را بیماری شام
 عارض شد تندر روز در پی افاسقگی از در و سر و شدت بخار برابر

گذشت هر که و در الشطوط و پریشانی بود براسه عیادت می
رفتند اما حضرت شیخ العالمین یکبار و یکروز هم درین عرصه
بنظر عیادت تشریف نه آوردند و نه از کسی مستفسر حال میشدند
حیرتی ازین خلق را دست داد تا آنکه روز چهارم بعد نماز جمعه تشریف
آوردند و به تبریر تمام متوجه شدند و مرض در اشتداد بود و روز
بروز تشویش ازین سبب در قلب تشریف متراید سید العلماء اندک
دست بر کاه عرض کردند که سبب بے التفاتی در ابتداء مرض تعلیق
ما فوق التقریر در ایام اشتداد و سبب بر کسے ظاهر نشد امیدوارم که با
آن فتحاریا بهم فرمود هیچ سبب نیست مگر بیچارگی و بندگی کدام روز بود
و کدام وقت که براسه دیدن آن فرزند از چند دل صفترا ب نمی کرد
اما هر وقتیکه تقسیم عزم عیادت میکردم از حضرت حق مانع میشدند
و بجز منع سبب ارشاد نمی شد آخر یقین آمد که اگر شدت حیات
بیمار منقطع شده که حکم عیادت بهم نمی شود و جگر ازین اندوه آب
چون تخیر نموده فرض جمعه بستم در عین نماز حکم شد که بعد فراغ عیادت
برو و بیجا بچ شود و عنایتی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم یافتیم که همه اضطراب به تسکین مبدل شد و فی الفور بعد نماز
برخاستم و بر سر بیمار نیستم دیدم که مرض کار خود کرده است
تشویش دو بالا شد باز سید العلماء عرض کردند که حال عمر هم
معلوم را سببندگان عالی است و صحت یقین دیگر تشویش میرسد

فرمود اگر خلافت معلوم شان کبریا فی وسیع نیازی نیکو آرد کرا
 محال که دم زند تا زمانیکه موعود بوقوع نہ آید بنظر شان کبریا فی حضرت
 حق جاسے عتقاد نیست اللہ عننی عن العالمین لفعیل ماشا و حکیم
 مایرید و لایسل عما لفعیل بزم لیسلون لقل است مولوسے
 ابو تراب صاحب و بہت برکاتہ سے فرمود کہ در شہر بردوان بودم ایام
 محرم پنج الاول قریب رسید خواستم کہ از فرنگی کہ در رفاقت او بودم
 خصت گیرم اما بنظر لطف امر احتمال قوی عدم اجازت بود بنا بر
 مثال بودم شب و خواب دیدم کہ پیشوی رفتم و درخواست خصت طلب
 کردم اجازت مذاقح کہ بیدار شدم بس اندوہ ناک برخاستم کہ
 آنچه پیش آمدنی بود اول خواب معلوم شد اکنون چارہ کار چه توان
 کرد شب دیگر کہ آمد باز وقت معمول بس متردو خاطر خواب رسم
 دیدم کہ حضرت شیخ العالمین رہنہ تشریف آورد و فرمود تردد و چسپیت
 خصت طلب کنید خواب داد عرض کردم کہ شب پاریہ آنچه شدنی
 است مخرج خواب دیدم حالا امیدا اجازت چسپیت فرمود ان منع
 و عدم قبول بر خواب گذشت اکنون اجازت خوابید صبح کہ بیدار
 شدم بدر بار رفتم و گفتم در وطن ضرورتے داعی است اگر اجازت
 شود تمیام سباب سفر کنم فی الفور بحال مہربانی خصت سہ ماہ
 داد و گشت شاہرہ ہم اگر پیشکے منظور باشد بگیزد گفتم ہین مشاہرہ
 سہ ماہہ و اینجا با مراد روانہ وطن شدم لقل است مولوسے ابو تراب

صاحب دامت برکاته را خیال نصاب و زکوة سورہ منزل و سیرت
در خود است اجازت کردند بر خاطر اشرف حضرت شیخ العالمین رضی
ناگوار آمد لیکن سرگاہ در فرزند ان عالمی پایه قبول شان بلند بود
نیطر بلال خاطر از عدم قبول عرض جواب صاف نفرمود و ارشاد
کرد و تعلق حفظ از ایدائے موکلان پر وقت ضرورت و آنقدر
فرصت کو مناسب استخاره کنی کہ از بزرگے رحمت یابی مضائقہ
ندارد و سر شدہ کار بحیلہ سیر و بعد چندے بناب مدوح را خیال
اربعین مراقبہ آمد بحضور و کے رضی اللہ عنہ عرض کردند فی الفور
بعرض قبول شرف پذیر یافت و را یعنی ترغیب بسیار فرمود
البشان ثانیاً عرض شد کہ از ما ناصبح اکثر قضاہ سے شو و غلبہ
خواب از حد افزون است و ہم غسل و شرب کردن نمی توانم
کہ حسب خواہ بے خادم طہارت متصور نیست در آنوقت خادم
و معینے از کجا آید فرمود بہر کار کے کہ اہتمام تمام تر باشد حسب مزاج
بظہور سے آید اہتمام ناصبح تا متر بر دل باید و شست و اربعین نشاندہ
فرمود مولوسے مشارالیه کہ در سہر و امر تا ختم تمام اربعین بجز کرست
حضرت شیخ دیگر ندیدم یکبار کہ در اربعین محتلم شدم مطلق برج
در طہارت نیافتم سبب آنکہ بعد ناز صبح ہمراہ شستہ بودم کہ خواب
برین غلبہ آورد و همچنان شستہ محتلم شدم خادم ہم بیان وقت
از مکان خود رسیدہ بود آب مہیا کرد و در فی الفور غسل کردم و دیگر

گاهی در اربعین محترم نشدم و امر نماز صبح ازین عجیب تر بود که هرگز
 قریب صبح صادق گاهی خواب میدیدم که حضرت شیخ وضو
 میکنند و مسواک برتخته چوبک وضو منی زند و بران آواز مسواک
 بیدار میگشتم و بعد بیداری همچنان منی یافتم که خواب میدیدم
 گاهی میدیدم که آنحضرت براسے نماز مسجد شریف نشریف فرمایند
 و بر آواز پاسے مبارک بیدار میگشتم و از فرجه درمچپان می دیدم
 تا آخر اربعین به همین نظم ادا و اعانت بود که نماز صبح بکروز هم قضا
 نشده بود و هم از کرامت و سبب بود رضی اللہ عنہ که در آخر اربعین
 سه روز باقی بود و شکم استیلا کرد و بترتبه صعوبت شد که
 از غایت شدت جان برمی دشواری منی نمود و از سه روز قبل قبض
 شدید بود که مطلق اجابت نشد و فکر کردم که از غیر حیوانیات چیزی
 استمال باید کرد و از غایت صعوبت پاک چیزی هم از دوا یا لانه آید بجز
 بلبله باز اندیشیدم که اینهم دشوار است از اشاره کسی نخواهد نمود
 و نوشتن عمل لاطایل است و اربعین مراقبه و کجصور هم اگر باقی
 اطلاع کنم شاید بسبب شفقت پدری و صعوبت در ترک اربعین
 احکم فراید و حالاً سه روز باقیست همان بهتر که برفدا گذارم اگر
 موت مقدر است چاره ازان نیست اگر حیات مستعار باقی
 است آخر صحت خواهد شد و بصبر بر ختم بعد ساعت اندک سکون
 پیدا آمد و فی الفور خواب غلبه کرد و حضرت شیخ را دیدم که بیغیر باید